

سر محبت که در تنگای سینه عشاق و سوبلای دل هر  
 مشتاق است و سورت رعبیب استیل بد باعث پروانه  
 مقصود عشاق و مستطوف صورت **رباعی** عشق بود که  
 بود شاه در ملک دلون چون دیده بشاهی از دلگشت  
 خزون شد مردم آب دیده عدم آه و در خیمه سراسیمه و در  
 زند خیمه پروان و از جمله آنست که چنانکه مرا می جد دانه  
 شکل معین و صورت خاص نیست بلکه شکل و صورت  
 بر شکل و صورت و اوانی است در خم شکل بد  
 هم است و در سب و بصورت خوب سو و در زمانه است  
 درون همان است همین معنی محبت صفت مطلق و طبع  
 او در رباب محبت محبت نظروف قابلیات و اوانی  
 استعدادت ایشان است و در بعضی بصورت محبت  
 و آن ظاهر شود و در بعضی بصورت محبت که از وصف  
 و در بعضی بصورت محبت که از صفاتی مراد است و  
 این تفاوت هر تفاوت قابلیات و استعداد ایشان

محبت **رباعی** عشق از چه بسا که این ملک است با هیچ  
 کیشش نشانی نمی چسبند است پس رنگت با ده عشق دروا  
 این رنگ کیششهای از کار رنگت و از جمله عمده سر است  
 چنانکه اثر شراب صوری در هر چه جوایح و اعضای شاه  
 ریش جار است و همچنین حکم شراب محبت در جمیع  
 و قوار صاحبش بسیار است بکوی تریب او از آنکه  
 محبت زهد و یک رنگ بر بدن او می قضای محبت  
 و مودت چندان چون خون در کونست و پورت او را  
 کرد است و چون جان در خون و پروان او را منزه که گفته  
**رباعی** وضا و بقصد آنکه بردار و حوتم اند تیر که نشانی  
 زند بر حوتم محبوم بگری است گفت از آن سپهرم  
 کاید بدل حوتم غم نیک پروان و از جمله آن است که نشان  
 خود را و عشق صاحب خود را که در جبین بود و دلیم  
 حوا و ساز و در کرم اما نثره ان کرم تبدیل دنیا را باشد  
 و درم و در متفصا این بود بدل کلماتی از حوتم محبوم